



بازاندیشی نابرابری

آمارتیا سن، آزادی و برابری، حسن فشارکی،
تهران، شیرازه، ۱۳۷۹

مقدمه

آمارکیا کومار سن اقتصاددان هندی و برنده جایزه نوبل سال ۱۹۹۸ در رشته اقتصاد یکی از مشهورترین نظریه‌پردازان اقتصاد رفاه است برخی از معروفترین آثار وی عبارتند از «انتخاب جمعی و رفاه اجتماعی» (۱۹۷۰)، «فقر و گرسنگی: رساله‌ای در باب استحقاق و محرومیت» (۱۹۸۱)، «هند، توسعه اقتصادی و فرصت اجتماعی» (۱۹۹۵) و «شرق و غرب: حد منطقی» (۲۰۰۰)، پروفیسور سن استاد اقتصاد و فلسفه در دانشگاه هاروارد است. وی در کتاب آزادی و برابری در جستجوی پاسخ به این پرسش است که به راستی برابری چیست؟ پرسش مذکور کمک می‌کند تا ما اختلاف نظرهای میان مکاتب مختلف را در این بینیم که هر یک چه چیزی را مسأله محوری اجتماعی شمرده و خواستار برابری در آن شده‌اند. در واقع پاسخ به پرسش «برابری چه چیز؟» می‌تواند مبنای طبقه‌بندی نظریات اخلاقی متفاوت در زمینه‌ی ساماندهی اجتماعی قرار گیرد. مسأله مهم این است که خواست برابری بر حسب یک متغیر ممکن است باعث شود آن نظریه خواهان نابرابری بر حسب متغیر دیگری باشد. یعنی خواست برابری در آنچه که مسأله «محوری» اجتماعی به شمار می‌رود با نابرابری در «حاشیه‌های» دورتر همراه است.

اهمیت ذاتی این پرسش به واقعیت تجربی تنوع فراگیر انسانی مربوط می‌شود. پژوهشهایی که در مورد برابری براساس فرض وجود یکپارچگی انجام گرفته‌اند (فرض می‌کنند که «همه انسانها برابر خلق شده‌اند») وجهی اساسی از مسأله را نادیده گرفته‌اند.

تنوع انسانی مشکلی نیست که بشود آن را دست دوم دانست، بلکه یکی از جنبه‌های بنیادین دلبستگی ما به برابری است.

پرسش‌ها و مضامین

فکر برابری با دو نوع متفاوت از تنوع روبروست ۱- چندگانگی انسانها ۲- تعدد متغیرهایی که برابری را بر حسب آن می‌سنجیم. انسانها کاملاً متنوع‌اند و نادیده انگاشتن تنوعات میان افراد می‌تواند در عمل ضدبرابری باشد. از طرف دیگر چندگانگی انسانها به واگرایی‌هایی در برآورد برابری برحسب متغیرهای متفاوت منجر می‌شود. ما در اینجا باید سوای چندگانگی انسانها، برابری را بر اساس مقایسه‌ی جنبه‌ی خاصی از یک شخص (نظیر درآمد، ثروت، خوشبختی، فرصتها و) با همان جنبه از شخص دیگری بسنجیم. پس سنجش نابرابری وابسته به متغیرهایی مثل ثروت، درآمد و فرصت و است که مقایسه‌ها بر حسب آن انجام می‌گیرند و ما این متغیر را «متغیری کانونی» می‌نامیم یعنی به عبارتی متغیری که تحلیل ما، جهت مقایسه‌ی مردم مختلف بر آن متمرکز می‌شود. البته مشخصات نابرابری در فضاهای مختلف به علت چندگانگی انسانها، با هم متفاوت است. برابری بر حسب یک متغیر ممکن است بر برابری در مقیاس دیگری منطبق نباشد. بهر حال تنوع فراگیر انسانها، نیاز به طرح کانونهای متنوع را در ارزیابی برابری تشدید می‌کند.

با اینکه پرسش «چرا برابری؟» را به هیچ وجه نمی‌توان کنار گذاشت، اما مطلب محوری که نظریات رایج را از یکدیگر متمایز می‌سازد، این پرسش نیست، زیرا تمام نظریات برحسب متغیر کانونی خاصی برابری خواه هستند، لذا پرسش جذاب ما همان «برابری چه چیز؟» است.

همه نظریات اجتماعی - حتی نظریاتی که تصور می‌رود «ضدبرابری» هستند در تأثیر برابری برحسب یکی از متغیرهای کانونی مشترک می‌باشند. هر چند متغیرهای برگزیده در یک نظریه با نظریه‌ی دیگر بسیار متفاوت باشند. به عبارتی نفسی برابری در نظریه‌ای برحسب یکی از متغیرهای کانونی، به منزله‌ی تأیید برابری برحسب کانون دیگری است. بهر حال در هر نظریه، متغیری کانون محوری می‌شود و نقش برتر ایفا می‌کند و در عمل نابرابری در حاشیه به وجود می‌آید.

برابری چه چیز؟

دو موضوع محوری برای تحلیل اخلاقی برابری عبارتند از ۱- چرا برابری؟ ۲- برابری چه چیز؟ حال اگر به سوال دوم پاسخ دهیم، اصلاً سوال اول دیگر وجود نخواهد داشت که ملزم به پاسخ به آن باشیم. در اینجا مبحثی مربوط به «ذات» وجود دارد که به این واقعیت مربوط می‌شود که هر نظریه‌ی هنجاری مربوط به ساماندهی اجتماعی، خواستار برابری چیزی بوده است (چیزی که در آن نظریه مهم به شمار می‌آید). پس به رغم کشمکش اغلب این نظریات با یکدیگر، همه آنها در ویژگی برابری خواهی با هم مشترکند و این برابری در آثار جان رالز (آزادی برابر و برابری در توزیع «امکانات اولیه»)، رونالد دورکین («برابری در نحوه برخورد» و «برابری منابع»)، توماس ناگل («برابری اقتصادی»)، توماس اسگنون («برابری») و حتی در میان کسانی که مخالف «دفاع از برابری» هستند به نحو چشمگیری مطرح است. به طوری که برای مثل هر چند رابرت نوزیک خواهان برابری فایده نیست، اما او بی‌گمان خواستار برابری در حقوق است و یا جیمز بوکانان قائل به برخورد سیاسی و قانونی مساوی است و یا ویلیام لتوین در آنجا که می‌گوید: «از جهت اینکه انسانها نابرابرند پس عقلایی است با آنها برخورد نابرابر شود و سهم بیشتری به شایستگان داده شود» باز می‌بینیم که در نظریه‌اش برابرخواهی موج می‌زند، زیرا خواستار سهم برابری برای شایستگی برابر است. و یا حتی فایده‌گرایان نیز به فایده‌ای که برای هر فردی حاصل می‌شود، وزنی برابر می‌دهند و برابری خواهی «پنهان» را در فلسفه‌ی فایده‌گرایی می‌توان جست. یک نظریه ممکن است خواستار نابرابری برحسب بسیاری از متغیرها باشد اما در دفاع از آن نابرابری‌ها ناچار باید آنها را به ملاحظه‌ای برابر در قبال تمام مردم به طریقی کاملاً اساسی موقوف نماید.

اما نتیجه‌ی آشکار این است که برابری خواه بودن، در واقع یک ویژگی «وحدت‌بخش» نیست و به علت تفاوت‌های ذاتی میان فضاها، متفاوت برابری، مشابهت بنیادین آنها (یعنی صرف برابری خواهی) شفافیت خود را از دست داده و در واقع مبارزه‌ی اصلی برسر «چرا برابری؟» نیست، بلکه برسر «برابری چه چیز؟» است.

بهر حال برابری در آنچه که «اساس» به شمار می‌آید، استدلالی است برای دفاع از نابرابری‌های حاصله در «پیرامون»‌های دور دست. مسأله‌ی حیاتی که در این بین باقی

می‌ماند، مسئله‌گزینش متغیر کانونی برجسته از نظر ما، برای تحلیل برابری است و این به ویژه از این منظر مورد اهمیت است که کانونهای متفاوت پیامد تنوعات گسترده‌ی انسانی است و یکی از پیامدهای «تنوع انسانی» این است که برابری در یک فضا، منجر به نابرابری در فضای دیگری می‌شود و مطلب مهم بحث حاضر نیز سرشت راهبرد توجیه نابرابری از طریق برابری است و آنچه در این بین حساس است، معقول بودن اساس یا مبانی کانون انتخاب شده، است: بنابراین سوال اساسی ما این است که «برابری چه چیز؟».

مسئله اساسی دیگر بحث برابری در مقابل آزادی است و همواره اهمیت برابری را در تقابل با اهمیت آزادی قرار می‌دهند و بدین لحاظ نیز این دو را شاخص‌گویای جهان‌بینی کلی افراد برمی‌شمارند. برای مثال نوزیک را برابری سستیز و والتون، تادانی و یامید را آزادی ستیز می‌نامند در حالی که این شیوه‌ی نگرش به کلی اشتباه است و در واقع تضاد اخیر، بازتاب یک «اشتباه طبقه‌بندی» است. اینها بدیل یکدیگر نیستند. آزادی در میان حوزه‌های کاربرد احتمال برابری، و برابری در میان الگوهای احتمالی توزیع آزادی قرار دارد.

مسئله دیگر این است که تنوع فضاهایی که می‌توان در هر یک از آنها، برابری را ارزیابی کرد، تردیدهایی در ارتباط با محتوای برابری برمی‌انگیزاند و به نوعی این سوال را مطرح می‌کند که اگر برابری با این همه چهره ظاهر شود، آیا می‌توانیم هیچ یک از خواسته‌های آن را جدی بگیریم؟ و آیا انعطاف‌پذیری ظاهری محتواهای برابری به مثابه سردرگمی جدی برای ایده‌ی برابری نیست؟ و آیا برابری ایده‌ای تهی است بدون هیچ محتوایی ذاتی از خود؟

در پاسخ باید بر روی این نظریه‌ی خط بطلان کشید، زیرا اولاً قبل از اینکه فضای مشخص انتخاب شود، خواست ارزش نهادن به برابری در فضایی که برابری را مهم می‌شمارد یک خواست تهی نیست. ثانیاً زمانی که زمینه‌ی مورد نظر تعیین شد، برابری می‌تواند درخواستی به ویژه قدرتمند و دقیق باشد. ثالثاً، چندگانگی فضاهایی که در آنها برابری لحاظ می‌شود، بازتاب موضوع عمیق‌تری است، یعنی موضوع چندگانگی مربوط به استنباط مناسب از مزیت فردی در مقایسه اجتماعی. حال گزینش میان این فضاها جزء

لایف‌نک متون ارزیابی نابرابری است. چندگانگی فضاها، تنوع رویکردهای ذاتی به مزیت فردی و تنوع مبانی اطلاع‌رسانی مقایسه‌های میان فردی را باز می‌تابد.

– آزادی، دستاوردها و منابع

جایگاه فرد در یک ساماندهی اجتماعی از دو منظر قایل بررسی است ۱- از منظر دستاورد عملی ۲- از منظر آزادی دستیابی. دستاورد ناظر بر آن چیزی است که افراد از عهده انجامش برمی‌آیند و آزادی دستیابی ناظر بر فرصت واقعی انجام چیزی است که افراد برایش ارزش قائلند. نابرابری را می‌توان برحسب هر یک بررسی کرد و این دو لزوماً بر هم منطبق نیستند.

برخی رویکردهای اجتماعی فقط به دستاورد تاکید داشته و اهمیت آزادی دستیابی را ابزاری می‌دانند نظیر رویکرد فایده‌گرایی و یا در «توابع رفاه اجتماعی» برگسون - ساموئلسون و همانطور در «چارچوبهای گزینش اجتماعی» کنت آرو، ولی به تازگی تاکید صرف بر دستاوردها، مورد چالش استدلالهایی قرار گرفته که معتقدند باید ارزیابی سیاسی را بر وسیله‌ی دستاورد متکی نمود؛ از قبیل نظریه رالز مربوط به توزیع «امکانات اولیه» و نیز تمرکز دورکین بر توزیع «منابع»، زیرا وسیله در شکل منابع، امکانات اولیه و غیره باعث افزایش آزادی دستیابی می‌شود و این انتقال‌ها به مثابه‌ی گامهایی است که ما را از بذل توجه صرف به ارزیابی دستاورد، به سوی ارزیابی آزادی سوق می‌دهد.

در عین حال باید دانست که یکی دانستن مالکیت منابع یا امکانات اولیه به ناچار منجر به برابری آزادی‌های ذاتی افراد نمی‌شود و این به علت تفاوت‌های موجود در خصوصیات فردی و اجتماعی افراد است که می‌تواند تبدیل منابع و امکانات اولیه را به آزادی دستیابی به نسبت خصوصیات همان فرد تحت‌الشعاع قرار دهد.

عملکردها و قابلیت

قابلیت، مجموعه‌ای است از بردارهای عملکردها، که بازتاب آزادی شخص در هدایت نوع زندگی مطلوب او هستند. مجموعه قابلیت در فضای عملکردها نیز بازتاب آزادی شخص در انتخاب میان زندگی‌های ممکن است. ارتباط قابلیت یک فرد با رفاه وی، ناشی از دو موضوع جداگانه ولی به هم مرتبط است. نخست اینکه، اگر

عملکردهای به دست آمده رفاه یک شخص را تشکیل دهند، آنگاه قابلیت دستیابی به عملکردها، آزادی او را برای داشتن رفاه تشکیل خواهد داد.

رویکرد قابلیت، با رویکردهای سنتی که مبتنی بر متغیرهایی از قبیل امکانات اولیه (نظام ارزیابی رالز)، یا منابع (تحلیل اجتماعی دورکین) هستند، تفاوت فاحشی دارد. تمام این متغیرها با ابزارهای کسب رفاه و نیز کسب سایر اهداف سر و کار دارند و می‌توان آنها را همچون وسایل آزادی در نظر گرفت. در مقابل، عملکردها در زمره‌ی عناصر تشکیل دهنده‌ی رفاه به شمار می‌روند و قابلیت، همانا بازتاب آزادی در تعقیب این عناصر تشکیل دهنده است.

در ارزیابی باید این دو پرسش که «چیزهای ارزشمند کدامند؟» و «این چیزها چقدر ارزش دارند؟» از هم متمایز شوند. تعیین چیزهای ارزشمند فضای ارزیابی ما را مشخص می‌کند و فضای ارزیابی را برحسب عملکردها و قابلیت‌های عمل در نظر می‌گیرد.

به نظر «چارلز بیتز» اشکال نظری موجود در رویکرد قابلیت، ناشی از این واقعیت است که تمام قابلیت‌ها دارای یک شأن نیستند هرچند بدیهی است که برخی از قابلیت‌ها، از اهمیت چندانی برخوردار نیستند و حتی آنهایی هم که به حساب می‌آیند، باید نسبت به یکدیگر وزن شوند. اما این اعمال سلیقه‌ها جزء لاینفک رویکرد قابلیت هستند. رویکرد قابلیت با تعیین یک فضای مناسب برای ارزیابی آغاز می‌شود، نه با این ادعا که تمام آن چیزهایی که در آن طرح جای می‌گیرند باید به آن علت، مهم باشند، چه برسد به اینکه اهمیتشان وزنی یکسان داشته باشد. ادعای اصلی این است که در ارزیابی رفاه، چیزهای ارزشمند عبارت است از عملکردها و قابلیت‌ها و این مستلزم ارزش برابر برای انواع قابلیت‌ها نیست.

رویکرد قابلیت حتی وقتی که توافق کاملی در مورد وزن نسبی عملکردهای متفاوت وجود دارد، می‌تواند پاسخ‌های مشخص ارائه دهد. بدین گونه که گرینش خاص از چیزهای ارزشمند به یک «ترتیب ناقص تفوق» منجر خواهد شد، حتی بدون آنکه وزن‌های نسبی آنان مشخص شوند و نیز به علاوه «رویکرد مبتنی بر فصل مشترک» که تبعات فصل مشترک تمام وزن‌های بدیل ممکن را منعکس می‌کند، می‌تواند ما را تا حد زیادی به جلو ببرند. در اینجا ترتیب ناقص تفوق توسط روش معطوف به فصل مشترک

بسط می‌یابد و رویکرد اخیر باعث افزایش قاطعیت می‌شود لیکن عدم قطعیت را یکسره نابود نمی‌کند.

استفاده از ترتیب ناقص، دو نوع توجیه متفاوت در مقایسه‌ی میان‌فردی در ارزیابی نابرابری دارد. ایده‌های رفاه و نابرابری ممکن است آنقدر ابهام و تیرگی داشته باشند که موجب شوند جستجوی یک ترتیب کامل برای هر کدام اشتباه باشد. این را می‌توان «دلیل اساسی ناکامل بودن» نامید و حتی اگر جستجوی یک ترتیب کامل هم اشتباه نباشد، ممکن است ما نتوانیم عملاً آن را تشخیص دهیم.

قابلیت، قبل از هر چیز بازتاب دستیابی به عملکردهای ارزشمند است. تمرکز مستقیم آن بیشتر بر آزادی به معنای اخص کلمه است تا بر وسایل دستیابی به آزادی. از این نظر باید آن را بازتاب آزادی ذاتی دانست تا آنجا که عملکردها سازنده‌ی رفاه هستند، قابلیت باز نمود آزادی فرد در دستیابی به رفاه است. قابلیت ممکن است حتی به سطح رفاه به دست آمده نیز مرتبط باشد، چه برسد به آزادی دستیابی به رفاه.

نکته‌ای که باید به آن توجه کنیم این است که قابلیت برحسب همان متغیرهای کانونی تعریف می‌شود که عملکردها تعریف می‌شود. در فضای عملکردها، هر نقطه نمودار یک بردار n تایی از عملکردهاست. قابلیت، مجموعه‌ای است از این بردارهای n تایی که ترکیبات گوناگون عملکردهایی را که شخص می‌تواند از میان آنها یکی از انتخاب کند، بازنمایی می‌کند. یک ترکیب از عملکردها نقطه‌ای است که در این فضا قرار دارد، در حالی که قابلیت عبارت است از مجموعه‌ای از اینگونه نقاط.

آزادی، تکلیف و رفاه

در این قسمت مؤلف سعی دارد تمایز مابین «جنبه‌ی تکلیفی» و «جنبه‌ی رفاهی» یک شخص را توضیح دهد. دستاورد تکلیفی یک شخص به تحقق ارزشهایی ارجاع می‌گردد که او به دلایلی به دنبال آنهاست، چه با رفاه او مرتبط باشند و چه نباشند. در واقع در اینجا تمایز «آزادی تکلیف» فرد و «آزادی رفاه» او مطرح می‌شود که اولی عبارت است از آزادی شخص در تحقق دستاوردهایی که برای آنها ارزش قائل است و دومی مابین آزادی شخص در دستیابی به چیزهایی که سازنده‌ی رفاه او هستند، البته این دو جنبه متمایز هستند ولی از هم مستقل نیستند.

در تحلیل اهداف تکلیفی می‌توان میان وقوع آن چیزهایی که شخص برایشان ارزش قائل است و هدفش دستیابی به آنهاست با وقوع آن چیزهایی که با کوشش‌های خود شخص انجام می‌گیرند، تمایز قائل شد.

موضوع دیگر، تمایز میان آزادی و کنترل مستقیم است. تا آنجا که اهرمهای کنترل همسو با آنچه فرد انتخاب می‌کند، باشد از «آزادی مؤثر» او چیزی کم نمی‌شود گرچه «آزادی به مثابه‌ی کنترل» او ممکن است محدود شود. در جوامع مدرن به سختی می‌توان نظامی داشت که اهرمهای کنترل زندگی هر فردی را یکسره به دست وی بدهد. اما این واقعیت که دیگران ممکن است اعمال کنترل نمایند بدان معنا نیست که آزادی فرد منتفی می‌شود، بلکه مهم آن است که این کنترل‌ها چگونه اعمال می‌شوند.

یکی از مباحث مطرح این است که جنبه‌ی تکلیفی یک شخص جامع‌تر از جنبه‌ی رفاهی اوست. آرمانهای شخصی به هنجارترین مردم شامل جستجوی رفاه‌شان نیز می‌شود. بر این اساس می‌شود گفت در سنجش مزیت‌های نسبی انسانهای مختلف، مبنای مناسب مقایسه، شخصی تنها باید آزادیهای آنها در انجام تکالیفشان باشد. البته اینکه فرد برای سایر آرمانهای تکلیفی‌اش بیشتر از رفاهش ارزش قائل شود، نباید موجب این تصور شود که زندگی‌اش یا رفاهش بدان علت برای خودش و یا دیگران بی‌اهمیت است. موضوع مهم دیگر در این ارتباط، این است که جامعه ممکن است مقداری از مسئولیت رفاه فرد به ویژه زمانی که در خطر سقوط کامل است، بر عهده بگیرد ولی این سبب نمی‌شود که جامعه نسبت به ارتقاء سایر اهداف تکلیفی فرد نیز به همان اندازه علاقه نشان دهد. در اینجا برای جامعه جنبه‌ی رفاهی بویژه در موضوعاتی مثل تأمین اجتماعی، کاهش فقر، رفع نابرابری فاحش اقتصادی و جستجوی عدالت اجتماعی مهم است و این منوط به این نیست که فرد اولویت زیادی برای رفاه شخصی‌اش در متن هدف تکلیفی‌اش قائل باشد.

عدالت و قابلیت

مهمترین نظریه در مورد عدالت، نظریه جان رالز تحت عنوان «عدالت به مثابه‌ی انصاف» است. از ویژگی‌های این نظریه، کاربرد مفهوم «موقعیت اولیه» است؛ وضعیت آغازین یک برابری فرضی که در آن انسانها بدون اینکه بدانند قرار است چه کسی

باشوند، به انتخاب اصولی مشغولند که باید بر ساختار پایه‌ای جامعه حکمروایی کنند. این راهکار منصفانه است چون اصول آن عادلانه به شمار می‌روند.

قواعد عدالت شامل ۲ اصل است ۱- هر شخص نسبت به طرحی از آزادی برابر، کسه با طرح مشابهی از آزادی برای همه همساز باشد، حقی برابر دارد ۲- نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی به دو شرط قابل پذیرش هستند نخست اینکه با مناصب و مقامهایی مرتبط باشند که در یک شرایط برابر و منصفانه، فرصت‌ها در اختیار همه باشد؛ و دوم اینکه این نابرابری‌ها باید بیشترین سود را برای کم‌بضاعت‌ترین افراد جامعه در برداشته باشد.

در متون جدید عدالت، رویکردهای متعددی بر برابری فرصت‌ها تاکید می‌کنند. تاکید رالز در «اصل تفاوت» خود در توزیع «امکانات اولیه» (شامل حقوق، آزادی‌ها و فرصت‌ها، درآمد و ثروت و پایه‌های اجتماعی عزت نفس) را می‌توان حرکتی در این راستا دید. ولی باید دانست که امکانات اولیه به خودی خود شامل آزادی نمی‌شوند، بلکه در بهترین حالت وسایلی هستند برای رسیدن به آزادی. دفاع رونالد دورکین از «برابری منابع» را نیز می‌توان به طور کلی متعلق به همین عرصه‌ی عام از معیار ذاتی دانست، زیرا منابع نیز وسایلی برای رسیدن به آزادی هستند.

یکی از مسائل مورد نظر، همانا ارزش‌گذاری است. از آنجایی که وسایل در نهایت، ارزششان به خاطر وجود چیز دیگری است، لذا نمی‌توان به آسانی طرحی جهت ارزش‌گذاری وسایل تنظیم کرد که از اهداف مستقل باشد، جان رومر با کاربرد ماهرانه‌ی این پیوند به این نتیجه ریاضی رسیده است که «برابری منابع موجب برابری رفاه می‌شود».

در ارزیابی مبتنی بر قابلیت از عدالت، ادعاهای افراد را نباید براساس منابع یا امکانات اولیه‌ای که هر یک به ترتیب در اختیار و تملک دارد برآورد نمود. بلکه باید براساس آزادی‌های او در انتخاب زندگی مورد نظرش سنجید. همین آزادی واقعی است که توسط قابلیت هر شخص در دستیابی به شقوق مختلف ترکیب عملکردها بازنمایی می‌شود. قابلیت (که مظهر آزادی‌ای است که از آن برخوردار هستیم) را باید از امکانات اولیه و سایر منابع و همانطور از دستاوردها (شامل ترکیبات عملکردهای واقعاً موجود و سایر نتایج محقق شده) متمایز نمود. نه امکانات اولیه و نه منابع هیچکدام نمی‌توانند مظهر

قابلیت موجود باشند و از طرفی دو فرد با قابلیت‌های عملی یکسان و حتی اهداف یکسان ممکن است به نتایج متفاوتی نایل شوند زیرا راهبردهای متفاوتی را در کاربرد آزادی‌هایشان اتخاذ نموده‌اند.

بنابراین برابری در آزاد بودن برای دنبال کردن اهداف را نمی‌توان از تعمیم برابری در توزیع امکانات اولیه حاصل نمود. باید تفاوت‌های میان‌فردی را در تبدیل امکانات اولیه و منابع به قابلیت‌های مربوطه جهت تعقیب اهداف نیز در نظر گرفت. اگر ما نگران مسأله برابری آزادی بین مردم باشیم، نه برابری وسایل آن کفایت می‌کند و نه برابری نتایج آن. آزادی به هر دوی اینها مربوط می‌شود، اما با هیچ کدامشان یکی نیست.

اقتصاد رفاه و نابرابری

مقایسه‌هایی که در فضای عملکردها انجام می‌گیرند، به نظر بیشتر از مقایسه‌هایی که در فضای درآمدها، امکانات اولیه و منابع انجام می‌گیرند در تحلیل رفاه به کار می‌آیند. برابری میان انسانها را نیز می‌توان یا برحسب دستیابی‌ها تعریف کرد و یا برحسب کسری‌ها نسبت به حداکثر مقادیری که به ترتیب هر فردی می‌تواند بدان قائل شود. هر یک از این دو دیدگاه مزایای خاص خود را دارد. برابری مبتنی بر کسری ما را به سوی استفاده‌ی برابر از هر یک از استعداد‌های مربوطه هدایت می‌کند، در حالی که برابری مبتنی بر دستیابی با سطوح برابر دستاوردها سر و کار دارد و مهم نیست که حداکثر استعداد هر فردی چقدر است. البته می‌شد اعتراض کند که خط‌مشی برابری مبتنی بر دستیابی به یک «برابری بسیار سطح پایین» برای همه منجر خواهد شد، اما باید توجه کرد که برابری تنها یکی از ملاحظاتی است که باید در نظر گرفته شود و می‌توان آن را با ملاحظات جمعی، که کارایی نیز جزء آنهاست، تلفیق نمود. این عوامل اخیر جلوی انتخاب «برابری سطح پایینی» را می‌گیرند.

دو برنامه به عنوان پس زمینه‌ی کاربرد ارزیابی نابرابری به کار گرفته می‌شود که اولی عبارت است از کاربرد ارزیابی نابرابری در تحلیل عدالت اجتماعی از آن نوع که رالز «عدالت به مثابه‌ی انصاف» نامیده است و دومی عبارت است از برآورد نابرابری در متن تحلیل رفاه اجتماعی و یا ارزیابی نابرابری مبتنی بر رفاه، با این فرض که تابع درآمدها سطح رفاه اجتماعی را تعیین می‌کند. این شیوه به خصوص در نوشته‌های دالتون، کولم و

اتکینسون مطرح شد. هیردالتون در اثر خود پیرامون اندازه‌گیری نابرابری برحسب افت رفاه اجتماعی، در واقع رفاه اجتماعی را به مثابه‌ی جمع کل فایده‌های فردی محسوب کرد و هر فایده‌ی فردی را به عنوان تابعی از درآمد آن فرد فرض نمود. ولی در مقابل، شاخص نابرابری اتکینسون در مورد همه درآمدها اعمال می‌شود و افت اجتماعی موجود در اثر توزیع نابرابر درآمدها را برحسب درآمدهای معادل اندازه‌گیری می‌کند.

امتیاز رویکرد اتکینسون (ارزیابی تبعات نابرابری درآمدها در رفاه اجتماعی) نسبت به تبیین دالتون، بی‌نیازی آن به اندازه‌پذیری یا سازگاری فایده‌هاست. رویکرد اتکینسون همچنین در پذیرش توابع رفاه اجتماعی غیرفایده‌گرایانه نیز جامع‌تر است.

رویکرد اتکینسون در اندازه‌گیری نابرابری بسیار سودمند است به شرط آنکه در درون طرحی آنچنان محدود باشد که تنوعات فردی در آن به حساب نیایند. به هر حال مشکلات جدی دیگری نیز باقی می‌ماند نخست اینکه، از آن جایی که نابرابری در کنار محتوای هنجاری دارای محتوای توصیفی نیز هست، یک رویکرد هنجاری صرف به نابرابری ممکن است با بعضی برداشت‌های شهودی ما از نابرابری تضاد داشته باشد. شاخص نابرابری اتکینسون که افت رفاه اجتماعی در اثر نابرابری را با خود نابرابری یکی دانسته، مبین آن است که هر توزیعی از درآمدها - هر چقدر هم نابرابر باشد - در حقیقت دارای یک سطح نابرابری صفر است بنابراین توزیعی از درآمدها که به صورت (۹۹ و ۱) باشد، توزیعی کاملاً برابر دیده می‌شود. در صورتی که این توزیع هم برحسب درآمدها و هم برحسب فایده‌ها، توزیع کاملاً نابرابری است. از آن مهم‌تر، شاخص اتکینسون، با اتخاذ توابع فایده‌ی هر چه کمتر «مقعر»، یعنی با این فرض که فایده‌ی نهایی با افزایش درآمد، آهسته‌تر کاهش یابد، ممکن است بر خلاف مسیر نابرابری واقعی فایده‌های فردی حرکت کند. از این واقعیت می‌توان به این نتیجه‌ی تا حدی ناهنجار رسید که - به ازای هر توزیع درآمد ثابتی - هر چه نابرابری فایده‌های مورد استفاده‌ی مردم بیشتر باشد، شاخص نابرابری پایین‌تر خواهد بود و این از ایراداتی است که در نهایت می‌توان نسبت به نظریه اتکینسون وارد ساخت.

مقتضیات برابری

این کتاب دو هدف متفاوت ولی وابسته به هم داشته است «هدف نخست روش شناختی است و هدف بعدی ذاتی» مباحث اولی پرسش «چرا برابری؟» و «برابری چه چیز؟» بود که در این زمینه به دو موضوع پرداخته شد ابتدا تنوع انسانها و سپس چندگانگی فضاهاى مناسبی که در آنها می‌توان برابری را سنجید. مجموعه مباحث دوّمی مربوط بود به کند و کاو رویکرد ذاتی به برابری. این رویکرد خاص، مزیت فردی را بر اساس آزادی دستیابی (که دستاوردهای واقعی را نیز در بر می‌گیرد)، می‌سنجد. و در این ارتباط رویکرد قابلیت بر اساس توجهی کلی به آزادی‌های دستیابی (که شامل قابلیت‌های عمل نیز هستند) بنا شده است.

مقتضیات برابری شکل‌های متعددی دارند و در ارزیابی از برابری از وجود میزانی از چندگانگی در موضوع‌های مورد نظر گریزی نیست. و این امر ممکن است به ابهاماتی در توصیف شرایطی که برابری را می‌توان تحت آن شرایط کامل یا تمام فرض کرد و یا به ابهاماتی در رتبه‌بندی احتمالات بدیل برحسب اندازه نابرابری‌شان (یعنی در سنجش «فاصله» هر یک از برابری کامل) منجر شود. منشاء این مسائل در «چندگانگی درونی» قرار دارد که با دو چیز مرتبط است؛ اولاً با ناهمگنی فضایی که برابری اساسی برحسب آن تعریف می‌شود و ثانیاً با شیوه‌های متفاوت اندازه‌گیری «فاصله‌ها» و مقایسه‌ی نابرابری‌ها در توزیع‌ها، حتی در توزیع‌های یک متغیر همگن.

برای بررسی مقتضیات تصمیم‌گیری مدکل، علی‌رغم ابهام‌های باقی مانده، در واقع چندین شیوه‌ی تحلیل پیشنهاد شده است. یکی از شیوه‌های بی‌ابهام، متضمن جداسازی یک رتبه‌بندی ناقص مشترک است که تمام ویژگی‌های مطلوب با هم در آن قرار گیرند. درک «چندگانگی درونی» در میان مقتضیات برابری باید با شناخت ادعاهایی غیراز ادعاهای برابری مبنایی به طور کلی تکمیل شود. هر فضایی که برای ارزیابی برابری برگزینیم باز ممکن است بین ملاحظات جمعی (بالا بردن مزایای افراد به طور کلی، صرف نظر از چگونگی توزیع مزایا) و ملاحظات توزیعی (کاستن از تفاوت و موجود در توزیع مزایا) تعارضاتی ظاهر شود. ملاحظات «کارایی» بازتاب عنصری عمومی در مسائل مهم جمعی است. در علم اقتصاد، مقتضیات کارایی بیشتر به شکل خاص «بهینگی پارتو» که در فضای خاص فایده‌ها تعریف می‌گردد، ظاهر می‌شود. ایسن شکل

شرط ضعیف اصلاح ناپذیری است و بدان معنا است که دیگر امکان هیچ تغییری که فایده‌های همه را افزایش دهد، وجود ندارد.

نابرابری با استفاده از سه نوع استدلال مورد دفاع قرار می‌گیرد اول استدلال فضای غلط، دوم استدلال انگیزه و سوم استدلال عدم تقارن عملیاتی. حال استدلال فضای غلط به این شکل است که ادعا می‌شود متغیر مورد نظر، آن متغیر درستی که باید انتخاب می‌شد، نیست و لذا این متغیر فضای درست جهت مقتضیات برابری را تامین نمی‌کند. استدلال انگیزه نیز برای این ضرورت تاکید دارد که باید به مردم انگیزه داد تا برای ارتقای اهداف مورد نظر درست عمل کنند. بنابراین، نابرابری ممکن است از لحاظ کارکردی نقش مفیدی در تشویق کار، بازرگانی و سرمایه‌گذاری بازی کند. این استدلال برای مدت زمانی طولانی برای رد ادعاهای بلاواسطه برابری به کار می‌رفت. استدلال دیگر نیز مربوط است به تنش میان برابری و کارایی. اما به طور مشخص بر اهداف جمعی و نیاز به وجود نابرابری برای ارتقای آنها به علت ضرورت عدم تقارن عملیاتی تاکید دارد. ضرورت چنین عدم تقارنی می‌تواند از تفاوت‌های موجود در توانایی‌ها و مهارت‌های افراد ناشی شود. ممکن است این‌گونه استدلال شود که اگر به افراد توانا تر قدرت بیشتری در اداره‌ی جامعه داده شود به نفع همه خواهد بود و ممکن است پذیرفته شود که نابرابری در آن فضا چیز بدی است اما ادعا می‌شود آن بدی توسط مزایای کارایی جبران می‌شود.

بحث دیگر این است که چگونه تاکید بر تنوع انسانها، بر استدلال انگیزه تأثیر می‌گذارد؟ تفاوت میان دستاوردهای افراد مختلف نوعاً ناشی از تفاوت انگیزه‌هاست. از سویی دیگر اگر انواع خاص تنوع‌های انسانی عامل مهم نابرابری در دستاوردها و آزادی‌ها باشد، در آن صورت استدلال انگیزه در شکل معمولی‌اش ممکن است به طور مستقیم صدق نکند، برای مثال اگر سن یا جنسیت علت نابرابری در قابلیت‌ها باشند. از نقطه نظر انگیزه‌ها، سیاستگذاری‌های برابر خواهانه برای رفع نابرابری پیوند خورده با تنوع انسانی بسیار ساده‌تر از سیاستگذاری‌هایی است که می‌خواهند نابرابری‌های ناشی از تفاوت موجود در تلاش و کوشش و انگیزه را برطرف سازد.

نکته دیگر اینکه رالز در جایی اشاره می‌کند که «زمانی که افراد از نظر مهارت‌ها و قابلیت‌ها متفاوتند پس غیرعادلانه نیست آنهایی که مهارت بیشتری دارند، مناصب با

نفوذتری را در اختیار گیرند» که این مطلب را با استدلال عدم تقارن عملیاتی، مورد بحث قرار دادیم. البته باید به این نکته اشاره کنیم که انسانهای ماهرتر اولویتی ذاتی ندارند بلکه دفاع از این گزینش به کارایی یک نظام مربوط می‌شود. بهر حال این نابرابری با توجه به مزایای کارایی آن قابل درک است و نه از طریق انکار وجود واقعی آن. توجه نابرابری باید به این شکل باشد که نشان دهد، حذف نابرابری باعث افت قابلیت‌های بسیاری از مردم به میزان زیادی می‌شود و لذا سبب ناکارایی می‌شود. ولی اگر این نابرابری به کارآمدی نینجامد، این توجه دیگر قابل دفاع نیست.

سید محمد جواد میر خلیلی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی